

## ویژگی‌های نظام اقتصادی رضاشاهی

فرشاد مومنی\*

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۸۸/۶/۲۳

### چکیده:

هدف اصلی این مقاله مشخص کردن نسبت تغییرات نهادی صورت گرفته در دوران رضاشاه با دوره قبل از آن و میزان اثربخشی تغییرات مزبور در غلبه بر موانع ریشه‌دار توسعه در کشورمان در آن مقطع تاریخی است. روش بررسی، تاریخی تحلیلی است و تحلیل‌ها براساس الگوی نظری نهادگرایی صورت‌بندی شده است.

براساس شواهد مورد استناد در این مقاله، بخش اعظم تغییرات رخ نموده در این دوران، به نهادهای رسمی مربوط بوده که چون از پیوندهای معنی‌دار با نهادهای غیررسمی متناسب با خود برخوردار نبوده‌اند، امکان عبور از قفل‌های تاریخی توسعه‌نیافتگی را در این دوران نیز فراهم نساخته و بنابراین، تغییرات حاصله در حد تحولات صوری و فاقد کارکرد باقی ماندند!

این مقاله با معرفی مفهوم «سرمایه‌داری دولتمردان» به مثابه یک نمونه آرمانی شروع شده و در ادامه با اتکاء به شواهد تاریخی متعدد نشان می‌دهد که ناامنی، بی‌قانونی و فقدان درک مناسب از عدالت اجتماعی موجب استمرار ناپایداری تاریخی حقوق مالکیت و سوء عملکرد اقتصادی و فساد مالی در کشورمان شده است. یافته‌های این مقاله تأییدکننده دیدگاه نهادگرایان در زمینه نقش تعیین‌کننده نهادهای غیررسمی در فرایند گذار به توسعه است.

\* دکترای اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

## مقدمه:

فروپاشی سلسله قاجاریه و برآمدن دودمان پهلوی به دلایل گوناگونی از سوی تاریخ‌شناسان، جامعه‌شناسان، صاحب‌نظران علوم سیاسی و اقتصاددانان در ایران به عنوان یک نقطه عطف تاریخی در نظر گرفته شده است. از آنجا که نوع فهم ما از گذشته تأثیر چشمگیر و تعیین‌کننده بر تفسیرهای ما از واقعیت‌های موجود خواهد داشت ارزیابی این تلقی از نظر بسترسازی ذهنی در جهت شناسایی ریشه‌های اصلی تداوم توسعه‌نیافتگی در کشورمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همچنین از آنجا که نوع درک ما از گذشته و حال اثرات تعیین‌کننده‌ای می‌تواند بر نحوه شکل‌گیری آینده داشته باشد. از این زاویه نیز تلاش برای ارزیابی دیدگاه‌ها در مورد تاریخ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار است. یکی از الگوهای نظری رایج که پیشبردهای بسیار ارزنده‌ای در زمینه فهم ریشه‌های تاریخی توسعه‌نیافتگی به‌اندیشه اقتصادی و اندیشه توسعه ارائه کرده است آموزه نهادگرایی است. از دیدگاه نهادگرایان مبادله در هر یک از بازارهای اقتصاد و سیاست و اجتماع تحت تأثیر شرایطی است که از آن با عنوان سطح عدم اطمینان یا ناامنی موجود در جامعه نام برده می‌شود. از دیدگاه نهادگرایان فلسفه وجودی شکل‌گیری نهادها کاهش دادن عدم اطمینان در مبادله‌ها است. آنها نهادها را قیدهایی وضع شده توسط بشر می‌دانند که روابط متقابل انسان‌ها را با یکدیگر شکل می‌دهند (نورث، ۱۳۷۷: ۱۹).

همچنین از دیدگاه نهادگرایان اهمیت تاریخ تنها به این نیست که امکان آموختن از گذشته را فراهم می‌سازد بلکه به ویژه به این دلیل است که حال و آینده به واسطه تداوم نهادهای یک جامعه با گذشته پیوند دارند. ایشان بر این باور هستند که از یک طرف این گذشته است که انتخاب‌های امروز و فردا را شکل می‌دهد و از طرف دیگر، گذشته را تنها در قالب حکایت تحول نهادی می‌توان به خوبی فهمید (همان: ۱۳).

به نظر می‌رسد که الحاق نهادها به نظریه اقتصادی و تاریخ اقتصادی گامی است اساسی هم برای اصلاح نظریه اقتصادی و هم برای عمق بخشیدن به درک ما از تاریخ اقتصادی. یکی از مفاهیم مهمی که در این راستا از سوی نهادگرایان به عرصه‌اندیشه توسعه ارائه شده است مفهوم وابستگی به مسیر طی شده می‌باشد. به تعبیر صریح داگلاس نورث، این اصطلاح برای توصیف و برجسته کردن اثر قدرتمند گذشته بر حال و آینده به کار برده می‌شود. (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۴)

به واسطه خصلت فرارشته‌ای تاریخ به محض ارائه روشمند نقش وابستگی به مسیر طی

شده در وضعیت توسعه و توسعه نیافتگی جوامع این اصطلاح به سرعت در همه ساحت‌های علوم اجتماعی با استقبال روبه‌رو شده و عمومیت یافت.

شاید یکی از کارکردهای کلیدی این مفهوم آن است که در قالب درک نهادگرا از تاریخ عملکرد اقتصادی به نحو شایسته‌ای می‌تواند الگوی تعامل فرد و جمع را در شکل دادن به پدیده‌های توسعه یا توسعه‌نیافتگی به نحوی بسیار کارآمدتر از سایر الگوهای توسعه نظری رقیب آشکار سازد، زیرا به گمان نهادگرایان وابستگی به مسیر طی شده پیوند بسیار مستحکمی با نظام ارزش‌های اجتماعی، قوانین رسمی، یادگیری و نهادها دارد و به گمان ایشان ترکیب این عناصر چهارگانه است که به رفتار افراد در هر جامعه‌ای شکل می‌دهد. (تورفینگ، ۲۰۰۱: ۲۹۵)

سؤال اصلی پژوهش حاضر، عبارت از این است که آیا به واقع می‌توان آنچه که در دوره رضاشاه اتفاق افتاد را یک تغییر نظام‌وار و فراگیر و به معنای دقیق کلمه، یک نقطه عطف نسبت به دوره تاریخی قبل از آن دانست یا نه. پیچیدگی اصلی این مسئله از این ناحیه است که در دوران رضاشاه تحولات چشمگیری در رفتارهای دولت از منظر فراهم کردن زیر ساخت‌های فیزیکی نسبت به گذشته مشاهده می‌شود. همچنین در این دوره بسیاری از قوانین زیربنایی تنظیم‌کننده روابط میان انسان‌ها شکل گرفته است. همچون قانون تجارت، قانون مدنی، قانون ورشکستگی و .... بحث بر سر این است که آیا این تغییر رفتار و تغییرات شکلی در نهادها و به ویژه تصریح نهادهای رسمی به گونه‌ای بوده است که آثار معنی‌داری در وضعیت عدم اطمینان‌های تاریخی ایران بوجود آورد؟ و آیا تغییرات پیش گفته آثار معنی‌داری بر روی وضعیت هزینه‌های مبادله و نحوه اجرای حقوق مالکیت پدید آورده است؟ برای پیگیری این سؤال‌ها ابتدا برخی وجوه روش‌شناختی مربوط به انجام چنین تحقیقی در تاریخ کشورمان مورد توجه قرار گرفته، سپس با صورت‌بندی سه مفهوم کلیدی تلاش شده است تا براساس آنها مجموعه تغییرات رخ نموده در عصر پهلوی اول در بازارهای سیاست، اقتصاد و اجتماع ایران مورد واکاوی قرار گیرد و بالاخره با تمرکز بر ویژگی‌ها و مؤلفه‌های اصلی نظام اقتصادی ایران در دوران رضاشاه پهلوی تلاش شده تا به اعتبار شواهد تاریخی موجود نسبت به یافتن پاسخ‌های مناسب برای سؤالات تحقیق اقدام گردد و در قسمت پایانی مقاله نیز اقدام به ارائه ارزیابی نهایی از ماهیت و مضمون تغییرات رخ نموده در آن دوران شده است.

## ۱- روش‌شناسی

عنوان موضوع این پژوهش، نمایانگر تلاش برای پاسخگویی به این سؤال است که نظام

اقتصادی شکل گرفته در دوره رضاشاه خصوصیات کلی کدامیک از نظام های اقتصادی شناخته شده سرمایه داری دولتی، سرمایه داری خصوصی یا سوسیالیسم را داشته است؟ و آیا می توان برای آن خارج از موارد شناخته شده و مصطلح مزبور عنوانی یافت؟

به طور طبیعی اولین اقدامی که می بایست در این راستا صورت پذیرد، مفهوم سازی است. سؤال این است که برای عملیاتی کردن مفاهیمی مانند نظام اقتصادی یا هر مفهوم دیگر با همه برداشت ها و تفکیک هایی که از جنبه های گوناگون از آنها وجود دارد از چه روشی باید استفاده کرد؟ آیا باید سراغ روش های اقتصاد مرسوم رفت یا می بایست از روش هایی استفاده کرد که از نوعی جامعیت و شمول بیشتر برخوردار باشند؟

واقعیت این است که تفکیک هایی که از هر جنبه نظام اجتماعی کل یا حتی از جنبه های مختلف زیرسیستم های گوناگون یک نظام اجتماعی صورت پذیرفته اساساً ماهیت قراردادی و اعتباری دارند و به یک اعتبار شاید بتوان نقطه آغازین چنین اقداماتی را انتشار کتاب مشهور دکارت موسوم به «گفتار در روش» دانست که البته هدفی جز بسترسازی برای تعمیق شناخت جامعه علمی از طریق تخصصی تر کردن حوزه های گوناگون علوم نداشته است. به این ترتیب به روشنی مشخص می شود که اتکاء به روش های اقتصاد مرسوم برای تعقیب هدف پژوهش ناکافی خواهد بود زیرا اساساً در دنیای واقعی اقتصاد ناب که به صورت کامل از همه وجوه دیگر حیات جمعی منتزع شده باشد، مفهومی غیر پایدار و غیر قابل تصور است مگر اینکه حداقل تا حدی با سایر ابعاد اجتماعی ترکیب شود. به بیان دیگر برای آن که اقتصاد به صورت نظام وار بقا یابد، باید هنجاری شود یعنی اینکه با سایر وجوه زندگی اجتماعی تعامل داشته باشد تا بتواند نهادینه شود.

هنجاری شدن و تداوم و بقا نیز منوط و موقوف به پدیده دیگری است که همان مفهوم نقش<sup>۲</sup> آن را برجسته ساخته است و منظور از آن مجموعه هنجارهای مختلفی است که برای انجام کاری می توان تصور نمود. «نقش اقتصادی» نیز به نوبه خود عبارت است از مجموعه ای خاص و بالقوه از هنجارهای اخلاقی، اجتماعی، قانونی و رویه ای برای هر فعالیت های اقتصادی معین از نظر جامعه شناختی! به این ترتیب، از ترکیب نقش های مختلف اقتصادی، نهاد اقتصادی شکل می گیرد (چلبی، ۱۳۷۵: ۸۹).

در این چارچوب برای پیشبرد بهتر بحث، باید نگاهی فرارشته ای را برگزینیم که در آن استفاده از رویکردهای جامعه شناختی نیز برای پی گیری مفاهیم مورد نظر در این پژوهش امکان پذیرتر گردد اگرچه واقعیت این است که در درجه اول، مفاهیم موجود در این حوزه نیز

از جمله سرمایه‌داری مفاهیمی یکدست و استاندارد نیستند و در درجه بعدی، پژوهشگر اجتماعی نیز در فرایند شناخت پدیده‌های مورد بررسی با محدودیت‌های خاص خود روبه‌روست.

برای رهایی از مشکلاتی از قبیل آنچه که ذکر شد یکی از روش‌های قابل قبول برای پژوهش در زمینه‌هایی مانند موضوع گزارش حاضر استفاده از روش تیپ ایده‌آل<sup>۳</sup> است که اختصاص به هیچ رشته معین نداشته و به صورت فرارشته‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. در برابر مفهوم مزبور در زبان فارسی معادل‌های متعددی از خود تیپ‌ایده‌آل گرفته تا «نمونه مثالی»، «نوع عالی»، «نوع خالص»، «نمونه آرمانی» و ... قرار گرفته است. ولی ما در ادامه از همان مفهوم اصلی استفاده می‌کنیم.

در این زمینه فضل تقدم به عنوان مدل ساز اصلی با اقتصاددان و جامعه‌شناس برجسته آلمانی، ماکس وبر است. او نخستین کسی بود که شیوه ایجاد بر ساخته‌های نظری و انتزاعی را که (شاید) یکی از روش‌های مناسب درک عقلانی دنیای آدمی است آشکار کرد (هیوز، ۱۳۷۱: ۲۷۹). آنچه که در این زمینه برای وبر اهمیت داشت یافتن یک روش علمی برای مشخص ساختن وجوه اساسی ممیز پدیده‌های اجتماعی مورد بررسی بود به نحوی که: اولاً هیچ موردی از این پدیده به طور کامل مشتمل بر آن ممیزات یا مطابق با آنها نباشد. ثانیاً بتوان گفت که هر موردی در قالب این تعریف از پیش معین بگنجد (کرامبی، ۱۳۷۶: ۴۳). وبر معتقد بود که تمام مفاهیم کلی و انتزاعی در همه عرصه‌های علوم اجتماعی دارای خصائص تیپ ایده‌آل می‌باشند و حتی هدف جامعه‌شناسی نیز جستجوی انواع مثالی کنش‌های فردی است که دارای خصلت اجتماعی باشند و سروکارش با معانی فرهنگی پدیده‌ها و رفتارها است (توسلی، ۱۳۷۲: ۳۵).

از این نظر وی تاریخ علوم اجتماعی را جریان پیوسته‌ای می‌داند که از نظم دادن به حقایق خارجی به شیوه تحلیلی آغاز می‌شود و می‌رسد به ساختن مفاهیم و صورت‌بندی مجدد مفاهیم بر بنیادهایی که بدینگونه تغییر شکل یافته‌اند. در این چارچوب «تیپ‌ایده‌آل» ماحصل تأکیدی تک‌جنبه‌ای به یک یا چند نظرگاه کلی است و ترکیب بسیاری پدیدارهای مشخص و منفرد پراکنده و منفصل و کمابیش موجود و گاهی هم ناموجود که برحسب ترتیبی منطبق بر نظرگاه‌های تک‌جنبه‌ای مذکور به صورت برساخته تحلیلی واحدی برآمده باشند. این بر ساخته (سنتز) ذهنی به صورت این چنین مفهوم ناب و خالص در هیچ کجا در عالم واقع به نحو تجربی یافت نمی‌شود. ناکجا آباد است و بس! که مهمترین وظیفه‌اش در حد یک مفهوم

مثالی و تجدیدکننده این است که امکان مقایسه اوضاع یا اعمال واقعی را با خود فراهم سازد (هیوز، ۱۳۷۱: ۲۷۸).

به عبارت دیگر، منظور از تیپ‌ایده‌آل این است که عالم اجتماعی باید یک «غیرواقعیتی» بسازد که غیرمبهم، دقیق و کاملاً انتزاعی باشد تا بتوان از طریق آن واقعیتی را که مبهم، ناپایدار و به طور اغفال‌کننده‌ای ملموس است درک نمود. شناخت واقعیت از طریق مقایسه مصادیق عینی با انواع خالص حاصل می‌شود (ویر، ۱۳۷۷: XVII). پس مشخص است که منظور ویر از تیپ‌ایده‌آل نه آرمان‌های اخلاقی است و نه میانگین‌های آماری (کوزر، ۱۳۷۵: ۳۰۷) و بر همین روال نه یک گوهرشناسی از پدیده‌ها است به نحوی که به شناخت ذات اشیاء پردازد و نه حقیقت‌پژوهی است که «باید»ها را مدنظر قرار دهد بلکه قالبی کلی است که در واقع و خارج از ذهن ما هیچ‌گاه به شکل کامل وجود نداشته و تنها حکم ابزار و وسیله‌ای را دارد که در دادن صراحت و یکنواختی معنادار به موضوع تحقیق ما را یاری می‌کند و در آن سخن از درستی یا نادرستی نیست بلکه مفید بودن یا غیرمفید بودن مطرح است (تنهایی، ۱۳۷۳: ۲۷۹).

به اعتبار تأکید بر معانی فرهنگی پدیده‌ها و رفتارها، تیپ‌ایده‌آل با مفهوم تفهم بیوند دارد زیرا هر تیپ‌ایده‌آل سازمانی متشکل از روابط معقولی است که یا خاص یک مجموعه تاریخی‌اند و یا ویژه پیامدی رویدادها. از سوی دیگر، تیپ‌ایده‌آل با آنچه ویژگی ذاتی جامعه و علم جدید محسوب می‌شود یعنی با فرایند پیشرفت عقلانیت هم مربوط است.

ساختمان تیپ‌ایده‌آل بیانی از کوشش همه مواد علمی برای مفهوم کردن ماده از طریق کشف عقلانیت درونی آن حتی احتمالاً از طریق بازسازی چنین عقلانیتی براساس ماده‌ای نیمه متشکل است و بالاخره باید گفت که تیپ‌ایده‌آل با دریافت تحلیلی و جزءنگر علیت هم مربوط است و سبب می‌شود که رویدادهای تک یا مجموعه‌ای تاریخی را بتوان درک کرد. از این منظر تیپ‌ایده‌آل یک رویداد منحصر بفرد تاریخی (مثل سرمایه‌داری) بازسازی بخشی از کلیت واقع است یعنی از طریق رویکرد جامعه‌شناختی از بین همه ویژگی‌های یک مجموعه تاریخی، برخی خطوط بارز، برای بازسازی یک کل معقول برگزیده می‌شود. بنابراین باید تأکید کرد که این نوع بازسازی تنها و تنها یکی از انواع ممکن بازسازی‌ها است و تصویر ذهنی پژوهشگر در برگیرنده تمام واقعیت نیست و صرفاً حکم وسیله‌ای را دارد که مفاهیم در آن دقیقاً تعریف شده است به نحوی که می‌توان فاصله موجود بین مفاهیم ذهنی و واقعیت را اندازه گرفت و با تلفیق مفاهیم گوناگون یک واقعیت پیچیده را درک کرد (آرون، ۱۳۷۰: ۵۶۴-۵۶۱). به طور کلی ماکس ویر سه نوع تیپ‌ایده‌آل به شرح زیر معرفی کرده است:

- ۱- تاریخی، مانند اخلاق پروتستان، شهر غربی، سرمایه‌داری اولیه که تنها در دوران تاریخی خاصی و حوزه‌های فرهنگی مشخصی نمایان می‌شود.
- ۲- عناصر انتزاعی واقعیت اجتماعی، مانند مفاهیمی چون «دیوان‌سالاری» یا «فئودالیسم» که ممکن است در انواع زمینه‌های تاریخی و فرهنگی پیدا شوند.
- ۳- آنچه که آرون آن را بازسازی عقلایی یک نوع رفتار خاص می‌خواند مانند «رفتار اقتصادی» (کوزر، ۱۳۷۵: ۳۰۸).

## ۲- مفاهیم سه‌گانه پژوهش

در پژوهش حاضر سه نوع سرمایه‌داری معرفی شده است که عبارتند از: سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی و سرمایه‌داری دولتمردان.

دو گونه اول از ادبیات بسیار غنی و پشتوانه نظری کافی برخوردارند اما مورد سوم لاقلاً با این عنوان چندان شناخته شده نیست و لذا نیازمند مفهوم‌سازی دقیق و روشن می‌باشد. در اصول حتی ماکس وبر هم بر روی این نکته که سرمایه‌داری یکی نیست بلکه چندین نوع سرمایه‌داری وجود دارد تأکید داشت. به عبارت دیگر او هم می‌پذیرفت که در هر نوع، خصوصیتی وجود دارد که به همان صورت در جوامع سرمایه‌داری دیگر نمی‌توان یافت. بنابراین ساختن یک یا چند تیپ‌ایده‌آل از سرمایه‌داری از دیدگاه منطق علمی ایرادی ندارد یعنی می‌توان بر محور برخی ویژگی‌های این پدیده که ما به آنها علاقه خاصی داریم یا خود آنها نسبت به جنبه‌های فرعی پدیده سرمایه‌داری از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردارند تعریفی از سرمایه‌داری ساخت (آرون، ۱۳۷۰: ۵۷۳-۵۷۲).

سرمایه‌داری خصوصی: ماکس وبر سرمایه‌داری را نظامی می‌داند که مبتنی بر وجه و نوع خاصی از بنگاه اقتصادی است که هدف آن حداکثرسازی سود و وسیله آن نیز سازمان عقلایی تولید است (وبر، ۱۳۶۵: ۲۳). باید توجه داشت که معنای هسته‌ای با گوهر عقلانیت، نوعی محاسبه است و هر سه فعالیت مؤثر در عملکرد بنگاه‌های اقتصادی یعنی یادگیری، کار و هماهنگی نیز به عنوان فعالیت‌های عقلانی حاوی نوعی محاسبه هستند.

از دیدگاه جامعه‌شناختی منشأ نضج و اشاعه عقلانیت ابزاری اساساً حوزه اقتصادی جامعه است بنابراین می‌توان این قضیه را عنوان کرد که یک نوع همبستگی متقابل میان میزان رشد عقلانیت و رشد حوزه اقتصادی در جامعه وجود دارد یعنی اگر در جامعه‌ای اقتصاد پیشرفت کرده باشد در این جامعه اولاً یادگیری کاربردی و فراگیری در جریان بوده است

(وجود سرمایه انسانی) ثانیاً کار زیادی صورت گرفته است چه، ثروت مادی عمدتاً تجسم کار گذشتگان است. ثالثاً پیشرفت امور مبتنی بر سازماندهی، هماهنگی و تقسیم کار بوده است. رابعاً فعالیت‌ها مبتنی بر تدبیر و برنامه حساب شده قبلی بوده‌اند (چلبی، ۱۳۷۵: ۷۹). البته تردیدی نیست که این همه در چارچوب نوعی نگرش خاص به جهان، انسان و آغاز و انجام کار آنها معنی دار می‌شود که در ادبیات مربوط به این نوع خاص از سرمایه‌داری سخت مورد توجه و برقرار داشته است که تلقی خاص و فضای فرهنگی اجتماعی ویژه‌ای را برای کار به ویژه کار مولد فراهم ساخته است (ویر، ۱۳۶۵: ۱۲۷).

ترکیبی از این نگاه با سازمان عقلانی کار تجلی خود را در عرصه‌های گوناگون زندگی اقتصادی اجتماعی در غرب ظاهر ساخت به گونه‌ای که برای مثال، بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته که برای فرایند حداکثرسازی سود در جوامع و تمدن‌های دیگر شیوه‌ها و شکل‌های گوناگونی از قبیل ماجراجویانه، سوداگرانه، مبتنی بر جنگ، مبتنی بر سیاست و غیره را مطرح ساخته‌اند بر این گمان هستند که این سازمان عقلانی کار بوده است که در راه به حداکثر رساندن سود شیوه‌هایی ویژه مانند بازاریابی برای فروش محصول، توسعه اوراق بهادار، تأسیس بورس یا مرکز معاملات پول و سهام و... را در پیش پای جوامع سرمایه‌داری مدرن قرار داده است (آرون، ۱۳۷۰: ۵۷۶).

در عین حال که تردیدی درباره اهمیت عناصر مزبور وجود ندارد اما می‌بایست به این نکته بسیار مهم نیز توجه داشت که فعلیت یافتن مسئله انباشت، در یک جامعه سرمایه‌داری نیازمند یک بستر «امن» و قابل اطمینان و قابل پیش‌بینی بوده است و در هیچ‌یک از جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، مادام که چنین بستری مهیا نشده، مسئله انباشت، چه در حوزه سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و نهادی و چه در حوزه سرمایه‌های فیزیکی اتفاق نیفتاده است و در هر موردی که چنین بستری از طریق آنچه که فرایند استقرار نهادهای جامعه مدنی خوانده می‌شود بوجود آمده فرایندهای انباشت به صورت برهم فزاینده‌ای امکان‌پذیر و محقق گشته است بی‌شک به همان اندازه که در این زمینه ارزش‌های فکری و فرهنگی و احساس نیاز به بستر مزبور سهم داشته‌اند، مکانیزم‌های نهادین در این زمینه که عمدتاً توسط حکومت‌ها سازماندهی می‌شود نیز امکان تداوم بستر امن و اطمینان بخش اقتصادی اجتماعی را فراهم می‌ساخته و آن را تضمین می‌نموده است. از جنبه اثباتی این مسئله ناظر بر ایجاد چارچوب لازم و تعهد عملی به اجرای سه حق اساسی یعنی حق حیات، حق آزادی کار و حق مالکیت و پاسداری نهادین و قانونمند از حقوق مزبور بوده است. (چمبرلین، ۱۹۶۵: ۲۶)



از جنبه سلبی نیز تمهید اقدامات پیشگیرانه از هر نوع «غصب» در قلمرو فعالیت‌های اقتصادی مطرح است به طوری که اساساً «مشروعیت» هر حکومتی به تعبیر جناب جان لاک از این منظر ارزیابی می‌شده است. (همان، ۳۵) بدیهی است که هرگز نباید گمان برد که در چنین حکومت‌هایی، حاکم نیازمند تأمین منابع مالی نبود یا آن را از طریق شهروندان تأمین نمی‌کرد یا حتی در آنجاها هم دولت‌های اقتدارگرا و مطلقه پدیدار نمی‌شدند بلکه بحث بر سر این است که برای تحقق هر یک از موارد زیر سازوکارهای تعریف شده و «قابل پیش‌بینی» در نظر گرفته شده نهادسازی و سپس اجرا می‌شد و به این ترتیب سازمان عقلایی تولید با لحاظ کردن آنچه که جنبه قانونی یافته است خود را تنظیم می‌نمود.

### سرمایه‌داری دولتی

مفهوم سرمایه‌داری دولتی به طور مشخص از دوره بعد از انقلاب بلشویکی در شوروی سابق موضوعیت پیدا کرد و در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، هنگامی که بحث از ارائه یک الگوی رقیب برای جوامع تازه از بند سلطه استعماری رسته در برابر الگوی سرمایه‌داری موضوعیت پیدا کرد آکادمیسین‌های آکادمی علوم شوروی سابق برای آن یک چارچوب تئوریک نیز پیدا کردند که اصطلاحاً به «راه رشد غیرسرمایه‌داری» اشتهار پیدا کرد. از یک سو کشورهای تازه استقلال یافته با واقعیت‌هایی به نام بنگاه‌های اقتصادی بازمانده از استعمارگران در کشور خود روبرو بودند که تعلق به بخش خصوصی نداشت و ناگزیر به تملک دولت در می‌آمد و بنابراین برحسب میزان، گستره و عمق این امکانات و تأسیسات، یک بخش اقتصادی نسبتاً وسیع را شکل می‌بخشید و از سوی دیگر، وجود پدیده‌هایی مانند بی‌سوادی، فقر گسترده، انواع وابستگی‌ها، مسئله بهداشت و درمان... که در دوران حاکمیت استعماری وضعیت اسفباری را بوجود آورده بود، دولت را از این جنبه‌ها نیز ناگزیر به دخالت‌های وسیع در اقتصادهای توسعه نیافته می‌نمود و بالاخره ماجرای همیشگی مصادره‌ها نیز در غیاب یک نظام کارآمد حقوق مالکیت در کشورهای توسعه نیافته جایگاه خاص خود را دارد. اما این بخش دولتی نسبتاً گسترده لزوماً با رویکردهای سوسیالیستی همراه و همزاد نبود و از اینجا ایده «سرمایه‌داری دولتی» موضوعیت می‌یافت (عکاش، ۱۳۶۳: ۱۶۵).

اما از طرفی، هم به اعتبار ملاحظات ایدئولوژیک و هم به اعتبار ملاحظات جنگ سرد، آکادمی علوم شوروی سابق می‌بایست راه‌حلی را برای «جذب» کشورهای تازه استقلال یافته تئوریزه می‌نمود و از طرف دیگر، شرایط خاص اقتصادی اجتماعی آنها، موانع تئوریک

بسیار جدی برای رویکردهای آشکارا معطوف به سوسیالیسم به همراه داشت، راه حلی که برای عبور از این مشکل نهایتاً ارائه شد ایده «راه رشد غیرسرمایه‌داری» بود. الیانسکی یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان شوروی سابق تصریح می‌کند که امروزه دیگر تردیدی باقی نمانده است که «راه رشد غیرسرمایه‌داری» آغاز بلافاصله ساختمان سوسیالیسم نیست بلکه مرحله ویژه تکامل تاریخی است. این مرحله فائق آمدن بر عقب‌ماندگی ناشی از گذشته استعماری و ایجاد شرایطی برای گذار به رشد سوسیالیستی را ممکن می‌سازد و ... راه رشد غیرسرمایه‌داری، قانونمندی عامی است برای کشورهای آزاد شده از یوغ استعمار در جریان نبرد آنها علیه امپریالیسم و در اتحادشان با سیستم سوسیالیستی به منظور نیل به استقلال کامل ملی و ترقی اجتماعی! اندیشه راه رشد غیرسرمایه‌داری درست به معنای آن است که در شرایطی که محمل‌های اقتصادی عینی کافی برای تحقق بلاواسطه سوسیالیسم وجود ندارد، امکاناتی به منظور برداشتن گام‌های مهم تدارکی کشف گردد (الیانسکی، بی تا: ۸-۳). این گام‌های مهم از زبان احمد عکاش، به قاعده تجربه الجزایر، مدرن کردن تولید، ارتقای سطح فرهنگ توده‌ها، سازماندهی تربیت فنی کارگران و ایجاد آنچه‌ان شالوده‌های صنعتی است که در جریان آن پرولتاریای ملی قابل توجهی پا گیرد (عکاش، ۱۳۶۳: ۱۶۶).

### سرمایه‌داری دولتمردان

ایده سرمایه‌داری دولتمردان، اساساً برای جوامع ناامن قابل طرح است گرچه به ویژه برای الگوهای حکومتی در مشرق زمین تعابیر متعددی از قبیل استبداد شرقی و استبداد با انواع زیاد آن، مطرح شده است اما همه این ایده‌ها در چند جنبه اساسی با یکدیگر اشتراک داشته و پژوهشگران درباره آنها اتفاق نظر دارند. نکته اول اولویت سیاست نسبت به اقتصاد است به این معنی که برخلاف تیپ‌ایده‌آل سرمایه‌داری خصوصی که در آن گروه‌های جدید با تکیه بر قوانین علمی و فنی جدید به تدریج به قدرت اقتصادی قابل اعتنایی دست می‌یابند و سپس آن را ابزاری برای دستیابی به قدرت سیاسی قرار می‌دهند، در الگوی سرمایه‌داری دولتمردان و در یک جامعه ناامن که در آن اساساً تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت کارآمد، محلی از اعراب ندارد و نهادهای پشتیبان آن نیز به غایت ضعیف است و یا بعضاً وجود خارجی ندارد، ابتدا تلاش بر دستیابی به قدرت سیاسی متمرکز می‌شود و اصل بر آن است که با تغییر حکومت‌ها مالکیت‌ها نیز تغییر خواهد کرد و این‌گونه است که دور باطل ناپایداری مرتب بازتولید می‌شود و به صورت نهادمند از شکل‌گیری عقلانیت ابزاری جلوگیری

می‌کند. برای مثال؛ در حالی که در همه تجربه‌های موفق توسعه، مهمترین کارکرد دولت برقراری نظم و ایجاد امنیت است با نگاهی به تجربه تاریخی ایران، احمد اشرف در کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه حداقل به ۸ استراتژی که در دستور کار دولت و دولت‌مردان قاجار قرار داشته در این زمینه اشاره دارد که با عنوان مکانیزم‌های جافتاده و نهادی شده غارت و غضب مطرح بوده‌اند و با طرح مصادیقی تکان‌دهنده از هر یک از این ۸ گروه استراتژی شیوه‌های کسب قدرت اقتصادی بر مبنای قدرت سیاسی را تشریح می‌کند (اشرف، ۱۳۵۸). این مطلب با بیان دیگری توسط علی اصغر شمیم نیز مطرح شده است. وی می‌نویسد:

«پادشاه یگانه مرجع صلاحیت دار برای رسیدگی به کلیه مسایل و امور کشوری و لشگری، فرمانده کل نیروهای مسلح و ولی نعمت همه افراد ملت است. امرهای لازم‌الاجرا، فرمان‌های لازم‌الاطاعه و سلطنت او موهبت الهی و وجود او منشأ خیر و برکت برای عامه رعایای او بود. هر قدرتی از شاه ناشی می‌شد و سرانجام به او باز می‌گشت. کلیه افراد جامعه، حتی صدراعظم و وزیران و مأموران عالی‌رتبه دولت نوکران شاه محسوب می‌شدند.» (شمیم، ۱۳۴۲: ۲۵۱)

الگوهای رفتاری و نحوه پیشرفت و سقوط در چنین سیستمی تماماً بر قاعده زور و شمشیر استوار بوده و تغییرات جزئی درونی آن هم برحسب تغییر امیال و هوس‌های شاه قابل توضیح است. به تعبیر ژولین فروند از قول ماکس وبر اقتدار اساساً جنبه شخصی داشته، حاکم ارباب است نه داور. و لذا میل و اراده شاه نقش قانون را برعهده دارد (فروند، ۱۳۶۲: ۲۵۳). ماکس وبر از این الگوی حکومتی با الگوی سلطه پاتریمونیال یا سلطانی یاد می‌کند و اوج بی‌قانونی و بی‌ضابطگی را در این سیستم چنین شرح می‌دهد:

«برحسب مزاج فرمانروا ممکن است مشمول لطف و رحمت یا خشم و غضب او واقع شد، فرمانروای سنتی عمدتاً به موجب قواعد متداول انصاف و... درایت شخصی رفتار می‌کند نه به موجب اصول ثابت و صریح.» (همان: ۲۴۲)

در حالی که در الگوی سرمایه‌داری خصوصی حتی مفهوم دولت مطلقه نیز کاملاً قانونمند و با چارچوب مشخصی بوده. به تعبیر کاتوزیان، دولت مطلقه در اروپا به معنای داشتن قدرت مطلق برای قانونگذاری بود اما قدرت مطلق در نظام استبدادی به معنای داشتن قدرت مطلق

برای بی قانونی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۶۳) برای دیکتاتوری اروپایی چه در یونان و روم باستان و چه در اروپای بعد از انقلاب فرانسه ابداً معنای استبداد یا حکومت زور خودمان را نمی داده است. در اوایل کار در یونان و روم، دیکتاتور به کسی می گفتند که مثلاً از مجلس شورای مردم (معروف به سنا) برای مدتی اختیارات می گرفت که در مسایل عمده و فوری مملکتی بدون رجوع به سنا و اخذ رأی از آن بتواند یک سلسله تصمیمات اداری و اجرائی بگیرد و به همین ترتیب بود که قیصر برای مدت دو سال از جانب سنای مردم به مقام دیکتاتور منصوب شد، حتی در حکومت مطلقه اروپایی نیز اگر اعمال قدرت و اخذ تصمیم مطلق نیز می بود، استبدادی (یعنی براساس خودرأیی و خودکامگی) نبود زیرا در این جوامع روی هم رفته دولت و حکومت به نسبت های گوناگون زاده، نماینده و یا متکی به طبقات اجتماعی بود نه عکس آن (کاتوزیان، ۱۳۷۲: الف-۲۲۴۳۰) در حالی که در یک ساخت ناامن این قدرت استبدادی است که همه را عبد و عبید خود می سازد و طبقات وابسته به خود را ایجاد می کند و شاید بتوان این جنبه را دومین مشخصه عمده سرمایه داری دولتمردان محسوب کرد. تردیدی نیست که این استقلال از طبقات اجتماعی، از یکسو نیازمند به نوعی مشروعیت است و از دیگر سو نیازمند منابعی برای تأمین نیازهای اقتصادی آن.

بنا به روایت شاپور رواسانی، تاریخ ایران نشان می دهد که قدرت سلطنت بر دو پایه فرماندهی قوای مسلح و تملک زمین استوار بوده است تا زمانی که قوای مسلح و زمین های زراعتی تحت اختیار و نظارت سلطان بودند، سلطنت نیز استقرار داشت و زمانی که یکی از این دو عامل یا هر دو تضعیف می شد، قدرت سلسله سلطنتی نیز کاهش می یافت (رواسانی، بی تا: ۱۲۰-۱۱۹). البته هرگاه که به هر حال و به هر دلیل به منابع دیگری نیز نیازی افتاد که به گونه ای نیازهای اقتصادی سلطنتی مرتفع گردد، از فروش زمین ها و واگذاری امتیاز بهره برداری از معادن و از واگذاری مقدرات حیاتی کشور مانند گمرکات و انحصار نشر اسکناس تا فروش عناوین و القاب و مناصب و بعدها از طریق ایجاد انحصارات در اختیار سلطان خودکامه قرار داشت و اگر برحسب مورد از یک یا مجموعه ای از این راه حل ها استفاده می کرد. یا مشخصه سوم این الگوی سرمایه داری بازتولید ناامنی حقوق مالکیت در کادر یک ساخت سلسله مراتبی است و توجه به سازوکارهای پیشبرد احساس ناامنی در این چارچوب نیز می تواند بسیار آموزنده باشد.

اما نکته بسیار مهمی که در این زمینه حائز توجه و شایسته تأمل است عبارت از این است که گرچه در ساخت سلسله مراتبی ناامنی، غارت و اعمال قدرت از طریق زور به هر حال

همواره عنصر کلیدی مشروعیت بخش بوده است و در چنین شرایطی به تیول دادن زمین های زراعی و حتی مالیات ها یک مسئله کاملاً عادی بوده است اما آنچه که جالب تر است فروش مقامات مهم، حراج سازمان های دولتی و واگذاری آن به کسی یا کسانی است که مبلغ بیشتری از دیگران به شاه و وزراء می پرداخت. از این کانال نیز به شکل های خاص خود بی ضابطگی، زورمداری و بی اعتنایی به سرنوشت آینده خود و ملت تا پایین ترین مراتب ساخت سلسله مراتبی قدرت بازتولید می شد. در این زمینه به عنوان مثالی برای سطوح قدرت پایین تر از شاه، باستانی پاریزی درباره ثروت مشیرالدوله که در زمان ناصرالدین شاه قاجار مدتی وزارت خارجه را برعهده داشت می نویسد؛ او که در دوره جوانی فقیر و بی چیز بود در زمان وفاتش ثروتی نزدیک به بیست و پنج میلیون تومان کسب کرده بود و البته این غیر از دهات و مستغلات متعدد و جواهرات و ... بوده است. از نظر باستانی پاریزی، بالاترین سهم در این ثروت افزایی به رشوه هایی مربوط می شد که او از دول خارجه دریافت می کرد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۴: ۵۳۶).

اما باید این واقعیت را نیز اضافه کنیم که او نیز به نوبه خود و از موضع وزیر امور خارجه، مقاماتی مانند سفارت و کنسولگری در خارج را به حراج گذاشته بود و آن را به کسانی که مبلغ بیشتری می پرداختند واگذار می کرد (کتیرایی، ۱۳۴۷: ۱۳۴). این گونه است که روابط مزبور به سطوح و لایه هایی پایین تر اجتماعی و سیاسی نیز تسری می یافت به گونه ای که در نهایت این مسئله تمام شئون، تمام عرصه ها و سرتاسر مملکت را پوشش می داد. به خصوص باید به این نکته توجه داشت که حکومت در اغلب مناطق ایران بین شاهزادگان و درباریان تقسیم می شد و سازوکارهای اعمال قدرت نیز کم و بیش در سرتاسر کشور یکسان بود. زندگی اقتصادی اجتماعی شاه و مردم در چنین شرایطی، با الگوی رفتاری خاص برای هر یک از آنها همراه بوده است و تا همین جا هم روشن شده که آنچه مسلماً نباید از چنین شرایطی انتظار داشت برانگیختن احساسات ملی با دوام و جهت دار و در خدمت توسعه ملی است.

اینکه شاه همه قدرت ها و قانون ها را در خود و هوس هایش متمرکز می سازد، بازتابی از شرایط ناامن اقتصادی اجتماعی است و در این چارچوب باید توجه داشت که حتی خود شاه نیز کاملاً احساس ناامنی داشت و هر لحظه ممکن بود که با همان قاعده ای که او بر سر کار آمده و همه چیز را به تملک خویش درآورده یعنی قاعده زور زورمدار دیگری بیاید و او را به کنار گذارد. فلسفه از حدقه درآوردن چشم شاهزادگان قدرتمند، اعدام کردن نخست وزیران کارآمد و تغییرات پی در پی کارگزاران حکومتی در آن دوران، از این زاویه قابل درک است و

گفتیم که این مسئله در سرتاپای ساختار قدرت بازتولید می شود. به قول علی اصغر شمیم از صدر اعظم گرفته تا آبدار باشی و مأمور اصطبل شاهی خدمت در دربار را برای خود افتخاری بزرگ می شمردند و نزد مردم کوچه و بازار انتساب خود به دربار و شغل مذکور را وسیله تفاخر و احیاء زورگویی و گاهی وسیله کلاشی و تعدی قرار می دادند (شمیم، ۱۳۴۲: ۲۵۴).

از آنجایی که به قدرت رسیدن شاه و سایرین تابع هیچ قاعده و قانون و معیاری جز زور نبوده است، از یکسو به کسی نمی توانستند اعتماد کنند و لذا توزیع قدرت و تقسیم کار جز به اجبار و اضطرار معنا پیدا نمی کرد و از سوی دیگر در همان زمان که تقسیم کار اتفاق می افتاد، لیاقت و کاردانی گماشتگان به همان اندازه برای سلطان تهدید به حساب می آمد که ناتوانی و ضعف ایشان و به همین خاطر است که به هر حال ما با سنت تاریخی وزیرکشی به صورت نهادین در میان سلاطین ایران روبرو هستیم و صد البته که بیشترین موارد، مربوط به وزرای لایق و باکفایت می شد. زیرا سلطان با همان منطقی که خود به قدرت رسیده بود از ظهور قدرت های بدیل همواره احساس تهدید جدی می نمود.

و به همین خاطر است که مکرر در احوال سلاطین ایران آمده است که «یک حرف راست نمی گویند»، «با هیچ کس خوب نیستند»، به اشخاص رذل و سفله و نانجیب تمایل نشان می دهند، «از آدم معقول خوششان نمی آید». قدر خدمت احدی را منظور ندارند و ... (آدمیت، ۱۳۷۶: ۴۶۰) اهل نفاق انداختن در میان رجال دولت و بزرگان اند و همانطور که پیشتر گفتیم این الگو به نوبه خود در چارچوب ساخت سلسله مراتبی قدرت بازتولید می شد و بنابراین به تعبیر یحیی دولت آبادی حکام ولایات هم از این سیاست پیروی می کرده و در راه رسیدن به آرزوهای خویش از این راه استفاده می کنند، این است که آتش نفاق سراسر مملکت را فرا گرفته و همه را می سوزاند و ملت را دچار بدبختی بزرگی می نماید (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۱۰۳) و از همه مهمتر آنکه وجود او و امثال او همه به خداوند نسبت داده می شود. اگر عادل بود که چه بهتر ولی حتی اگر ظالم هم بود، ادعا می شد که این ابتلای خداوندی است و از وظیفه اطاعت رعایا چیزی نمی کاهد! وجود سلطان موبد کامل العیار جهت نظم نظام پروردگار، ضروری و درکار است، نظم دین و دنیای بندگان خدا را دهد. پس گفته سلطان و پیغمبر یکی است و همچنانکه انقیاد به اولی العزم از فرایض عقل است امثال اولی الامر نیز از لوازم شرع است. او ظل الله فی الارض است. نظر کرده لطف پروردگار است، مروج احکام است، به خداوند توکل دارد و به ائمه طیبین توسل می جوید (ناطق و آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۵-۱۳). و این گونه است که همه چیز به یک فرد تعلق پیدا می کند

و تحت شرایطی افراد دیگری نیز می‌توانند سطحی از برخورداری را تجربه کنند. بیان روشمند این شرایط و مرتبط ساختن آن با استمرار توسعه نیافتگی، به شکل بدیع و قابل توجهی در الگوی نظری نهادگرایی ارائه شده است زیرا نهادگرایان با تکیه بر روش‌شناسی ویژه خود توانسته‌اند میان حوزه‌های گوناگون مؤثر بر رفتار فرد و اجتماع و نسبت آنها با عملکرد اقتصادی رابطه‌ای معنی‌دار برقرار کنند. از این زاویه، نقطه شروع تحلیل‌های نهادی عبارت از نقد روش شناختی اقتصاد نئوکلاسیک است و در این مسیر نیز اولین نکته‌ای را که برجسته کرده و مورد توجه قرار می‌دهد فرض غیرواقعی اطلاعات کامل در آموزه نئوکلاسیکی است.

از دیدگاه نهادگرایان واقعیت این است که اطلاعاتی که مبنای تصمیم‌گیری‌ها، انتخاب‌ها و تخصیص منابع می‌شود نه‌آنگونه که نئوکلاسیک‌ها فرض کرده‌اند کامل است نه مجانی است و نه به صورت مساوی در اختیار همگان قرار دارد، ضمن آنکه نقص اطلاعات و نامتقارن بودن توزیع آن و هزینه‌بر بودن دسترسی به آن از دیدگاه نهادگرایان با یک محدودیت بسیار مهم دیگر نیز همراه است که آن هم عبارت است از، برداشت‌های ذهنی افراد که منبعث از فرهنگ، باورها و نظام پاداش‌دهی اجتماعی و اقتصادی می‌باشد و بنابراین، همان اطلاعاتی که با مجموعه محدودیت‌های پیش‌گفته قرار است مبنای انتخاب‌ها باشد از صافی ذهن افراد عبور کرده و منشأ تصمیم و اقدام آنها می‌گردد.

بنابراین، همه‌کاستی‌هایی که از ناحیه این وضعیت واقعاً موجود اطلاعات ناشی می‌شود، توجیه‌کننده شکل‌گیری نهادها است و از دل این نهادها است که قیدهای سیاسی و اجتماعی علاوه بر قیدهای اقتصادی و بین‌المللی حد و حدود و مرز انتخاب‌های افراد و جامعه‌ها را مشخص می‌سازد. بنابراین، از دیدگاه نهادگرایان به محض آنکه نفاق و دورویی در یک جامعه مشاهده شد، برای ریشه‌یابی آن قبل از آنکه ضرورت داشته باشد به ویژگی‌های نفسانی و فردی بازیگران اقتصاد و سیاست توجه شود باید به وضعیت نهادها و نظام پاداش‌دهی در بازارهای سیاست، اقتصاد و اجتماع مراجعه کرد.

از دیدگاه نهادگرایان تبادل بین ثروت و ارزش‌های اجتماعی واقعاً موجود حاکم بر جامعه در چارچوب یک تابع با شیب منفی قابل توضیح است. به این معنا که اگر هزینه‌ای که شخص در بازارهای سیاست و اجتماع باید برای ابراز صریح و آشکار علایق و ارزش‌های خود بپردازد ناچیز باشد آنگاه او صداقت و روراستی را برخواهد گزید و به این ترتیب، آن ارزش‌ها خود را در انتخاب‌هایی که شخص می‌خواهد انجام دهد به انتها درجه ظاهر می‌سازد. اما اگر قیمتی که شخص باید برای بیان ایدئولوژی یا هنجارها یا توجیهات خود بپردازد بالا باشد

آنگاه این ارزش‌ها در رفتار انسان نقش چندانی نخواهد داشت (نورث، ۱۳۷۷: ۴۸). به عبارت دیگر، در چنین شرایطی او ترجیح می‌دهد که میان تصورات و برداشت‌ها و اقوال و افعال خود شکاف ایجاد نماید و به صورت اقتضائی و به اعتبار سطح هزینه‌ای که باید پردازد یا فقط بخش‌های ضروری اعتقادات خود را آشکار می‌سازد و یا دقیقاً به اظهار یا اعمال چیزهایی می‌پردازد که هیچ ربطی به باورها یا اعتقادات او ندارد. به این ترتیب، رفتارهای چنین فرد و جامعه‌ای پیش‌بینی‌پذیری خود را از دست می‌دهد و این مسئله به معنای حاکم شدن عدم اطمینان و ناامنی در روابط بین انسان‌ها خواهد بود و از این زاویه است که رفتارهای فرصت طلبانه و انتخاب‌های نادرست، کشور را گام به گام به سمت عقب‌ماندگی پیش می‌برد.

بدیهی است در هر جامعه‌ای که این قاعده رفتاری دوام بیشتری داشته باشد مشکلات پیچیده‌تر خواهند شد و ما با پدیده‌ای روبرو خواهیم شد که نهادگرایان وابستگی به مسیر طی شده، می‌خوانند به هر میزان که گستره و عمق این وابستگی بیشتر باشد اهمیت تاریخ و معرفت تاریخی برای فهم دقیق‌تر ریشه‌های عقب‌ماندگی بیشتر خواهد شد. از اینجاست توجه به تاریخ اقتصادی یکی از مؤلفه‌های کلیدی تحلیل‌های نهادی می‌شود.

داگلاس نورث، در این زمینه تصریح می‌کند که یکی از وظایف تاریخ اقتصاد توضیح ساختار و عملکرد اقتصادها در گذر زمان می‌باشد. از دیدگاه او منظور از واژه عملکرد موضوعات اصلی مورد توجه اقتصاددانان است از قبیل؛ مقدار تولید کالا، توزیع هزینه‌ها و منافع و یا ثبات تولید. هنگام توزیع عملکرد تأکید بیشتر بر تولید کل، تولید سرمایه و توزیع درآمد در جامعه است. ساختار نیز از این دیدگاه، عبارت از آن خصائص جامعه است که عوامل تعیین‌کننده اصلی عملکرد هستند از جمله؛ نهادهای سیاسی و اقتصادی، فناوری، ویژگی‌های جمعیتی و نظام سیاسی و عقیدتی حاکم بر جامعه. اصطلاح در گذر زمان نیز به این معنی است که تاریخ اقتصادی موظف است دگرگونی زمانی ساختار و عملکرد را توضیح دهد و بالاخره منظور از توضیح عبارت از نظریه‌پردازی صریح و استعداد ابطال‌پذیری در آن است (نورث، ۱۳۷۹: ۱۲).

### ۳ - نظام اقتصادی رضاشاهی

آنچه که در قسمت قبلی آمد از سابقه‌ای چند صد ساله در تاریخ اقتصادی ایران برخوردار بوده است. اما از اولین سال‌های پس از جنگ جهانی اول، در فضای سیاسی اجتماعی ایران



تغییراتی اتفاق افتاد که البته از جهاتی گام‌هایی هرچند بسیار ناقص و بسیار کوتاه به جلو بود اما هدف ما ارزیابی این نکته است که آیا از نظر الگوی رفتاری مسلط در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران نیز ما شاهد تغییرات معنی‌داری در زمینه سرمایه‌داری دولتمردان بوده‌ایم یا نه؟

ویژگی آشکار دوره رضاشاه تثبیت نسبی اقتصادی سیاسی و تمرکز قدرت به سبک جدیدتری است. ثبات نسبی و مرکزیت دولت با پیدایش نفت و افزایش واحدهای تولیدی صنعتی جدید، تقویت می‌شود. تا این زمان نفت به عنوان تنها صنعتی بود که توجه سرمایه‌بیگانه را به خود جلب می‌کرد. نیاز مبرم نظام تولید صنعتی غرب به این انرژی به کمپانی‌های بریتانیا اجازه و امکان می‌دهد که پیش از هر زمان توجهی همه‌جانبه به تولید نفت بنمایند و از یک سو با تلاش مستمر مانع سایر رقبا به ویژه کمپانی‌های نفتی آمریکا، آلمان، هلند و روسیه در نفوذ به بازار نفت ایران بشوند و از سوی دیگر سوخت پرهزینه زغال سنگ را با نفت عوض کنند. پیامدهای تغییر مذکور باعث شد که منافع امپراطوری، از طریق حکومت‌های محلی غیرمتمرکز و سیاست تفرقه‌بیانداز و حکومت کن‌تأمین نشود و عنایت به ایجاد دولت‌های متمرکز (به ویژه در مرز روسیه) بیش از پیش توجهش را جلب می‌کرد (فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۱-۵۰).

۲۰۳

نکته دومی که این تغییر جهت‌گیری را توجیه می‌کرد پیروزی بلشویک‌ها در روسیه است که آنجا را به اتحاد شوروی سابق تبدیل نمود. استقرار نظام مذکور در روسیه، از جهات جدیدی منافع کمپانی هند شرقی و سرمایه‌های انگلیسی را به مخاطره می‌انداخت. از این رو انگلستان متمایل بود تا حکومتی با ثبات و قدرتمند در مرز روسیه داشته و مانعی بر سر راه سیر افکار و اندیشه سوسیالیستی، ترقیخواهی و توسعه‌طلبی به همه کشورهای اقمار انگلیس از ایران تا هند شود (همان: ۳۲).

اما این همه داستان و از جهاتی اصل ماجرا نبود، سرخوردگی‌های ناشی از تجربه مشروطیت نیز آثار خود را بر روی گروه‌های گوناگون نخبگان و اندیشمندان و سایر طبقات اجتماعی کشورمان منعکس کرده بود. واقعیت این است که مانند تلاش‌های بیشمار دیگر ایرانیان برای بهبود وضعیت، به دلایل گوناگون، جنبش مشروطه‌خواهی نیز در ایران امیدها و آرزوهایی را برانگیخت که با وجود برخی دستاوردها مؤلفه‌های کلیدی مورد مطالبه انقلابیون هیچ‌گاه برآورده نشدند. علل ناکامی انقلاب مشروطیت را غالباً در رشته‌ای از علل بنیادی چون ویژگی‌های ساختار اجتماعی جامعه ایران، فقدان طبقه متوسط نیرومند و آگاه که بتواند به مثابه ستون فقرات رژیم جدید، قدرت دربار و نخبگان سنتی را درهم شکنند، ضعف همبستگی

ملی که از ترکیب قومی کشور ناشی می شد، دشمن خوبی و ستیزه جویی های محمدعلی شاه علیه مشروطیت و کارشکنی ها و مداخله های بیگانگان که به شکل های مختلف به ویژه از سوی انگلستان در وجوه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعمال می شد و همین طور وجه نظامی که از جمله به شکل دو مداخله نظامی آشکار روس ها در سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۱ (به ترتیب ۱۳۲۶ و ۱۳۲۹ ه. ق) بروز کرد جسته اند.

گذشته از این باید به نارسایی های قانون اساسی و متمم آن که به ویژه در زمینه روابط مجلس، دولت و شاه ابهام هایی داشت و سرچشمه تنش های پایان ناپذیر در ساخت سیاسی کشورمان شد و سیاست فرقه ای که الگوی حاکم بر زندگی سیاسی ایران بود اشاره نمود ولی به هر حال هنگامی که آن همه جان فشانی ها و انتظارات جای خود را در عمل به اشغال ایران به وسیله نیروهای انگلیسی و روسی داد نوعی دلزدگی از سیاست و بیزاری فزاینده از بیگانگان در سراسر کشور به صورت احساس فراگیر درآمده با پایان یافتن جنگ جهانی اول و بحران بی سابقه ای که به دنبال تلاش انگلیس برای تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ به وجود آمد، بر وخامت اوضاع افزوده شد.

در آن شرایط، هنوز حکومت های خودمختار در گیلان و آذربایجان مستقر بودند. سران عشایر بر کردستان، خوزستان و بلوچستان حکومت می کردند. گروه های یاغیان چون دارودسته های محمد نیشابوری، رمضان باصری، علی خان سیاه کوهی، احمدخان مورچه خورتنی، نایب حسین کاشی و پسرش ماشاء... خان در حاشیه کویر مرکزی از خراسان تا اصفهان فعال بودند و برخی مناطق را عملاً به زیر نفوذ خود درآورده بودند (انتخابی، ۱۳۷۱: ۹-۷).

پس سه عنصر یأس و سرخوردگی، احساس خطر نسبت به تجزیه کشور و ظهور بلشویسم در کنار سلطه سنتی و پایدار انگلستان بر مقدرات کشور را باید در کنار هرج و مرج و آشفتگی و ناامنی های گسترده آن دوران قرار داد تا به خوبی درک شود که جامعه ایران چگونه با پوست و گوشت خود وحدت، ثبات و استقرار امنیت را به هر عنوان، از سوی هر کس، به هر شکل و به هر قیمتی خریدار بود. مصطفی فاتح روحیه و احساس سرمایه داران، مالکین و بازرگانان ایران را در آن دوران این چنین توصیف می کند:

«در این هنگام ناامنی و آشفتگی وضع داخلی کشور به حد اعلی رسیده بود. سرمایه داران، مالکین و بازرگانان ایرانی که از کمونیسم خوف و رنجی عظیم داشتند برای آنکه مال خود را حفظ کنند و بازرگانی خود را رونق بخشند،

مرکزیتی و امنیتی می‌خواستند و اندیشه یک حکومت قوی در خاطر این طبقه رخنه کرد.» (فاتح، ۱۳۳۵: ۱۵)

وجود چنین شرایطی از یکسو و گسترش فضای ضد اجنبی از دیگرسو، انگلستان را نسبت به پیگیری الگوی سابق سلطه که تبلور آن را به وضوح می‌توان در قرارداد ۱۹۱۹ مشاهده نمود مایوس ساخت و به تعبیری که اغلب تاریخ‌شناسان معاصر ایران ذکر کرده‌اند، اعمال «روح» قرارداد مزبور نسبت به پی‌جویی برای به اجرا درآوردن «اصل» آن اولویت پیدا کرد. در کتاب گذشته چراغ راه آینده است بدون اشاره صریح به مجاهدت‌های امثال سید حسن مدرس و دکتر محمد مصدق و دیگران با وجود همه تهدیدها و هزینه‌ها مبادرت ورزیدن ایشان به روشنگری‌های گسترده به نقل از مطالب روزنامه شفق سرخ آمده است که: «قرارداد ۱۹۱۹ مرده بود و هر کسی می‌توانست آن را الغاء کند ولی انگلیسی‌ها با وجود آنکه رفته رفته از اجرای آن مایوس شده بودند، مانع بودند از اینکه یکی از اعضای کابینه‌ها آن را لغو کند زیرا اگر بلاعوض لغو می‌شد، تمام سیاست دو ساله آنها به هدر رفته بود لذا سعی کردند که «روح» قرارداد یعنی به دست گرفتن مالیه و نظام ایران و در نتیجه تحکیم سیاست خود در ایران را دنبال کنند.» (جامی، بی تا: ۴۸)

برای توده مردم نیز که انقلاب مشروطیت چندان دستاوردهایی برای ایشان نداشت و زندگی اکثریت قاطع ایشان همچنان در فقر و فلاکت و قحطی و بیماری که به سبب جنگ ابعاد بی‌سابقه‌ای یافته بود استمرار داشت، تنها و تنها به یک فضای باثبات و امن فکر می‌کردند تا اقتصادیات خود را سر و سامان بخشند. بنا به روایت خانم کدی، جنگ لطمات فراوانی زده بود زیرا کشور عملاً به میدان کارزار نیروهای متخاصم تقسیم گردیده و در نتیجه بسیاری از مردم کشته شده و زمین‌های مزروعی به وسیله ارتش‌های مهاجم آتش زده شده بود. از طرف دیگر کشاورزان را از مزارع جمع‌آوری نموده و آنها را مجبور کردند تا روی پروژه‌های نظامی کار کنند. سیستم‌های آبیاری کشاورزی که نیاز به مراقبت و نگهداری داشت از میان رفت و زمین‌های مزروعی و احشام تقلیل یافت.... و موجب افت جمعیت و تجارت شهری گردید (کدی، ۱۳۶۹: ۱۲۹).

یکی دیگر از عواملی که نارضایتی مردم را اضافه نمود، قحطی عجیبی بود که در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۷ شمسی) رخ داد در این قحطی تا حدود یک چهارم از کل جمعیت شمال کشور جان خود را از دست دادند. این قحطی در اثر تاخت و تاز غربی‌ها

در زمان جنگ و در نتیجه کاهش زمین‌های مزروعی و برداشت کم محصول و نیازهای غذایی وافر قوای خارجی و همچنین بدتر شدن سیستم توزیع کالاها بوجود آمده بود. قحطی مزبور با ذخیره‌سازی و احتکار کالاها توسط ملاکین، واسطه‌ها و مقامات دولتی تشدید گردید (جامی، بی‌تا: ۱۳۰).

در چنین فضایی بود که رضاشاه کار خود را از همدستی با سیدضیاء طباطبایی در جریان کودتای ۱۲۹۹ آغاز کرد و در یک فرصت نسبتاً کوتاه نهایتاً در سال ۱۳۰۴ به رأس هرم قدرت در کشور رسید. با هر تحلیل که از سازوکارهای روی کار آمدن او داشته باشیم رویکرد کلی او عبارت از دستیابی به دو اهرم سنتی قدرت سلطنتی در ایران (نیروی نظامی و زمین کشاورزی) بود و از این جهت گرچه تفاوت‌هایی به لحاظ شکلی میان او و اسلاف او از سلسله قاجاریه مشاهده می‌شود ولی به لحاظ محتوایی هیچ تغییر قابل توجهی مشاهده نمی‌شود. او دیدگاه خود را درباره ارتش در اولین اطلاعیه‌ای که با عنوان سردار سپه منتشر ساخت اینگونه بیان داشت:

«ما باید حکومتی ایجاد کنیم که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت به شمار آورد و نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بدانند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲۳۰)

وی در ادامه تصریح می‌کند که این همه فقط و فقط با نیت و قصد برپائی امنیت در سراسر کشور است و بس! در زمینه دستیابی به زمین نیز یحیی دولت‌آبادی به نکته‌ای اشاره کرده است که در عین حال که حاکی از تداوم احساس ناامنی در دوره شاهی است که خود می‌داند چگونه بر سر کار آمده و البته از این نظر نیز به روشنی نشان می‌دهد که به لحاظ ماهوی و به ویژه حاکمیت احساس ناامنی در درون خود اوست. دوران رضاشاهی نیز چندان تفاوتی با گذشته نداشته، نمایانگر شدت وضوح اهمیت دستیابی به زمین‌های هرچه بیشتر نزد رضاشاه برای احراز اطمینان نسبت به آینده نیز می‌باشد:

«سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود. دفاین و خزاین از جواهر و پول و اشیاء نفیس خود را که شاید خود او هم نتواند حساب آنها را نگاه دارد در آن جا جمع کند و مطمئن باشد اگر روزی از این مقام افتاد خواهد توانست آنجا زندگانی اربابی کرده دارایی هنگفت خود را حفظ کند و از روی این نظر استحکامات در آنجا می‌سازد.» (همان: ۲۶۲)

پیشتر گفتیم که استبداد نظام خودرأی بودن و خودکامگی است یعنی نظامی که در آن

هیچ‌گونه ضابطه، ملاک و چارچوب قانونی جز میل و اراده و تصمیم مراکز قدرت وجود ندارد و در اینجا باید اضافه کنیم که به واسطه دلایل مشخص نهادی، متأسفانه بدیل و نقیض نظام استبدادی نیز در تاریخ ایران پیوسته هرج و مرج و فتنه و آشوب بوده و به همین دلیل نیز علی‌رغم مجاهدت‌ها و تلاش‌های گسترده مردم، در عمل مشاهده می‌شود معمولاً یک دولت استبدادی دیگر پس از دوران هرج و مرج جای دولت استبدادی پیشین را گرفته و مردمان نیز، دست کم برای مدتی خدا را شکر کرده‌اند که آشوب و ناامنی و از هم‌پاشیدگی از میان برخاسته و نظم به جامعه بازگشته است (کاتوزیان، ۱۳۷۴ الف: ۳۷-۳۴). اینک برخی از علائم تکرار این واقعیت تلخ را در دوران رضاشاهی مرور می‌کنیم.

این مرور به ویژه برای نشان دادن خصلت «صوری» تغییرات ایجاد شده از ناحیه او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که بسیاری از تحلیل‌گران بدون توجه به تعارض‌هایی که میان صورت و محتوا، ظاهر و باطن و بالاخره ساختار و کارکردهای انتظاری ناشی از آن تغییرات وجود دارد به تفسیرها و تحلیل‌هایی رسیده‌اند که نه با واقعیت و نه با سرنوشت نهایی شخص او تطابق ندارد. در مورد قانون‌گرایی او خانم کدی تصریح می‌کند که مجلس در حد یک دستگاه مهرزنی به خواسته‌های او متنزل شده و به قانون اساسی نیز تنها در حرف احترام گذاشته می‌شد (کدی، ۱۳۶۹: ۱۴۸) و هانتینگتون نیز در تأیید برداشت خانم کدی همین مطلب را با مضمون بی‌سروصدا به فراموشی سپردن قانون اساسی آورده است (هانتینگتون، ۱۳۶۱: ۲۵۹). مخبر السلطنه هدایت می‌گوید که از سال ۱۳۰۴ که او دیگر فرد شماره یک ایران محسوب می‌شد، رأی او بود (هدایت، ۱۳۲۷: ۳۷۰) و پس از مدت نسبتاً کوتاهی کار به جایی رسید که شاه طالب ایمان به خودش است و کلمه خدایا میهن شاهد مدعا (همان: ۳۹۷). او تصریح می‌کند که در دوره پهلوی هیچ‌کس اختیار نداشت! تمام امور می‌بایست به عرض برسد و به آنچه فرمایش می‌رود رفتار کنند (همان: ۴۰۲).

او پس از به قدرت رسیدن از شهربانی خواست تا به فعالیت‌های سیاسی مضره نیز رسیدگی کنند. شهربانی با شدت به این کار مبادرت ورزید حتی به درون خانواده‌هایی که لازم بود نفوذ کرد و رجال دوره رضاخانی یاد گرفتند که باید از شهربانی به عنوان یک دستگاه مخوف حساب ببرند (فردوست، ۱۳۶۶: ۸۰).

علاوه بر روشنفکران، سایر نهادهای مدرن نیز از عنایات ویژه رضاشاهی برخوردار شدند. احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره می‌نویسد:

«تنها تعارف و اظهار مرحمتی که از طرف رضاشاه به روزنامه‌ها شد این

عبارت بود که اگر یک کلمه بنویسید می‌دهم ریزریزان کنند و روزنامه داد نیز در مقاله رضاشاه و مطبوعات نوشت؛ سردار سپه قلم‌ها را شکست و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس نمود.» (جامی، بی تا: ۱۰۸)

بنا به روایت فردوست در ایالت‌ها و استان‌ها فرماندهان لشکرها و قوای نظامی به عنوان نماینده شخصی رضاشاه قدرتی برتر از استانداران و فرمانداران محسوب می‌شدند. استانداران و فرمانداران و همه مقامات استان‌ها تابع شخص فرمانده لشکر بودند و اصولاً با این شرط منصوب می‌شدند. مقامات کشوری در استان‌ها فقط نامی بود و بس و همه کاره افسران عالی‌رتبه بودند. هیچ فردی حق نداشت از نظامیان شکایت کند وگرنه تحت تعقیب و مؤاخذه قرار می‌گرفت (فردوست، ۱۳۶۶: ۷۸). به این ترتیب افسران ارتش کم‌کم به یک طبقه ممتاز و مورد خوف مردم تبدیل شده بودند (کدی، ۱۳۶۹: ۱۷۲). جمع‌بندی پیتز آوری در این زمینه خواندنی است. وی می‌نویسد:

«تا قبل از رضاخان، لاشه ایران شکار درباریان، نجبا و اشراف بود، حال عنصر جدید ارتش باشتاب به چاپیدن مملکت پرداخته بود. نفرت طبیعی بسیاری از ایرانیان از خاندان پهلوی اساساً ناشی از چپاول مملکت با کمک این ارتش بود.» (آوری، ۱۳۶۳: ۴۹۶)

در زمینه رفتارهای اقتصادی متناسب با سایر جنبه‌های رفتار او نیز مطالب بیشماری وجود دارد که مستقلاً قابل طرح است، اما در چارچوب موضوع مورد بحث تنها به چند نمونه اکتفا می‌شود. در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» می‌خوانیم:

«... رضاخان میرپنج افسر و ... قزاق در سوم اسفند، ۱۲۲۹ که به اشاره آبرون‌ساید فرمانده قوای انگلیسی از قزوین به تهران آمد و سردار سپه شد و در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ به تخت سلطنت نشست نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارج. ولی روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد با تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگترین مالک کشور ایران شد و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک‌های انگلستان، آمریکا و آلمان یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود. چگونه این ثروت کلان در مدت زمان محدودی فراهم گردید؟ از راهی بسیار سهل و آسان! در اوایل کار او وزارت دارایی به صاحبان املاک دستور می‌داد که

چون نباید در محل علاقه او، ملک و آبی داشته باشند لذا ضروری است که املاک خود را به شخص صلاحیت‌داری که صلاحیت او را کمیسیون دولتی در محل تأیید می‌کرد، بفروشند والا وزارت دارایی املاک ایشان را متصرف خواهد شد. البته اکثر اشخاص صلاحیت‌دار خود وزارت دارایی بود که یا ملک را تصرف می‌کرد و یا به ثمن بخش و به زور آن را می‌خرید و سپس به رضاشاه منتقل می‌نمود.» (جامی، بی تا: ۸۸)

و در ادامه آمده است که:

«یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان نوشت رضاشاه دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که در سرتاسر ایران من بعد فقط یک «راهزن» باید وجود داشته باشد .... در مازندران به رفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند. رعایا باید با خرج خود از بیست فرسخ راه بیایند برای املاک او کار کنند و جز با شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند. شب‌ها آنها را به طویله برده و صبح مثل بهائم خارج می‌کردند... رعایا برهنه و گرسنه بودند اگر یک نفر از آنها اظهار کسالت می‌کرد، دوا و غذایی شلاق بود تا اینکه جان سپارد و از شر مأمورین بی‌رحم خلاص گردد.» (همان: ۹۶-۹۲)

در یک فرصت مناسب به روشنی می‌توان نشان داد که کلیه سیاست‌هایی که در عرصه اقتصاد در دوران وی به اجرا گذاشته شدند به قاعده آنچه گفته شد، شکل و محتوایی داشتند. از نظر ظاهری سیاست‌های مزبور کاملاً شبیه آنچه که یک حکومت ملی به اجرا در می‌آورد، بودند اما از نظر مضمون و ماهیت در واقع آنها پوششی بودند برای افزایش ثروت شخصی برای شاه (همان و نیز کدی، ۱۳۶۹).

از نظر تداوم سنت وزیرکشی نیز نگاهی به سرنوشت تعدادی از مشاوران، همکاران درجه اول او خالی از لطف نیست. به غیر از داور که با آن همه شور و شوق دل به تأسیس یک نظام قضائیه جدید شد و خود به اولین قربانی مهم رضاشاه بدل گشت، عبدالحسین تیمورتاش که از مشاورین بسیار باکفایت شاه و طرف مذاکره‌ای بسیار قوی بود به طوری که شاه تکیه بسیاری بر او داشت در زندان مرد! سردار اسعد بختیاری که قدرت ملی او به زمان انقلاب مشروطه برمی‌گشت از رهبران حامی رضاشاه گردید اما او را دستگیر نموده و سپس در زندان به قتل رساندند. با افراد کم‌اهمیت‌تر نیز به محض آنکه مورد سوءظن شاه قرار می‌گرفتند یا

او احساس می‌کرد وفادار نیستند به همین صورت رفتار می‌شد (کدی، ۱۳۶۹: ۱۴۷). از جنبه اقتصادی موقعی که او به اصطلاح از سلطنت استعفا کرد و از راه کرمان عازم هندوستان و جزیره موریس بود حقیقتی را بیان می‌کند که از هر حیث قابل توجه می‌باشد. وی به دو نفر از اهالی این شهر که به حضور او رسیده بودند چنین اظهار می‌نماید:

«۷ هزار میلیون تومان (یعنی ۷ میلیارد تومان با قدرت خرید آن زمان) تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم! این تمول را برای آن جمع کردم که به ملت یاد بدهم که با جدیت هم کار می‌شود کرد تنها به نان و گوشت نباید قناعت نمود.» گزارش روزنامه بیداری کرمان می‌افزاید؛ «این مبلغ معادل پنج هزار و چهارصد خروار طلای مثقالی ۲۰ تومان، قیمت آن روز طلا بود.» (جامی، بی تا: ۹۹)

اما تا آنجا که به ملت مربوط می‌شود بنا به روایت خانم کدی در زمان شروع جنگ جهانی دوم، وضع اقتصادی ایرانیان متوسط به طور قابل ملاحظه‌ای از وضع ایشان در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) بدتر بود (کدی، ۱۳۶۹: ۱۷۴).

و بالاخره در چارچوب موضوع اصلی این پژوهش مسئله سرمایه‌داری دولتمردان در صفحات ۴۱۲ تا ۴۱۷ کتاب روزشمار تاریخ ایران شرح مبسوطی از چگونگی وساطت فروغی نخست‌وزیر وقت، بعد از شهریور ۱۳۲۰ ایران برای گرفتن اسناد مربوط به انتقال اراضی تملک و غصب شده رضاشاهی به فرزندش و جانشینش آمده است که در جای خود بسیار جالب و عبرت‌آموز است. متن صلح‌نامه مزبور به قرار زیر است:

«چون از ابتدای تأسیس سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده... در نظر داشتم آن رویه عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین و املاک گردد... مصالحه نمودم کلیه اموال و دارایی خود را اعم از منقول و غیرمنقول و کارخانجات و غیره از هر قبیل که باشد به فرزندم محمدرضا شاه پهلوی... تا به مقتضای مصالح کشور... به هر طریقی که به صلاح می‌دانسته برسانند.» (عاقلی، ۱۳۶۹: ۴۱۴)

با خروج رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی اجتماعی کشور موج شدیدی در جامعه پدید آمد که پی‌گیری آن موج نیز بسیار آموزنده و عبرت‌ساز است. حتی نمایندگان مجلس رضاشاهی نیز در اثر آن موج به صدا درآمدند و به کرات البته در عین حفظ احترامات با استناد به گزارشات و تظلمات بیشمار مردمی تصریح کردند که صلح‌نامه مزبور به واسطه آنکه موضوع



آن تماماً غضب و تملک به زور و جنایت و کشتار بوده است فاقد کوچکترین ارزش شرعی و حقوقی است. حتی نمایندگان مجلس در اثر فشار شدید مردم پا را از این هم فراتر نهاده خواستار ممنوع‌الخروجی رضاشاه تا رسیدگی قانونی به جرم‌ها و جنایت‌های او شدند و فروغی نیز ابتدا قول داد که چنین شود اما بعداً از طریق برقراری حکومت نظامی و با توسل به تمهیداتی که از حوصله این مقاله خارج است او را از ایران قبل از انجام محاکمه خارج ساختند و پس از کش و قوس‌های بیشمار از طریق ماده واحده‌ای که در تاریخ ۱۳۲۸/۴/۲۰ از مجلس گذشت آن را به مالکیت محمدرضا شاه درآوردند. در اثنای این بحث‌ها «ملک مدنی» نماینده «ملایر» اسنادی را نشان داد که براساس آنها طی ۱۷ سال به نام رضاشاه ۴۴ هزار سند مالکیت صادر شده بود که به طور متوسط روزی ۷ سند مالکیت می‌شده است. املاک مزبور تا تاریخ ۱۳۲۳/۲/۲۱ در اختیار دربار سلطنتی بود. در این تاریخ بنا به اصرار و پی‌گیری‌های دکتر مصدق املاک مزبور طبق فرمانی یک بار دیگر به دولت انتقال داده شد. اما پس از کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی مرحوم دکتر محمد مصدق، دولت سپهبد زاهدی مطابق تصویب‌نامه هیئت وزیران و بدون کسب نظر مجلس شورای ملی املاک به اصطلاح اختصاصی را به محمدرضا شاه تقدیم داشت.

او نیز مدتی بعد به عنوان اولین قدم در اجرای انقلاب سفید شاه و مردم املاک غصبی پدر تاجدارش را پس از چند سال بهره‌برداری به دهقانان فروخت و با سپردن قبوض اقساط ۲۵ ساله دهقانان به بانک ملی ایران، وجه قبوض مزبور را نقداً و بدون تنزیل از بانک ملی دریافت نمود تا سرمایه خود را در جای دیگری به کار اندازد (جامی، بیتا: ۱۳۱).

این است بخش‌هایی از واقعیت‌هایی که اقتصاد و جامعه ایران از آن دوران حکایت می‌کند و باید دید که تا چه میزان می‌توان این مسائل را در معرض تبیین‌های روشمندی قرار داد که به لحاظ نظری بتوانند منشأ تبیین‌ها، پیش‌بینی‌ها و تجویزهایی باشد که از دل آن بتوان بندهای وابستگی به مسیر طی شده را گسست و افق‌های روشن‌تری را فراروی ایرانیان قرار داد. بدون تردید پیچیدگی‌های شرایط جدید نسبت به دوره قاجار به مراتب بیشتر است چرا که در آن دوران لااقل تعارضی در ظاهر میان صورت و محتوا و ساختار و کارکرد وجود نداشت و اگر اراده‌ای جدی برای اصلاح پدیدار می‌شد، شفافیت مسائل به گونه‌ای بود که هم برقراری وفاق جمعی درباره صورت مسائل امکان‌پذیرتر بود و هم امکان بسیج منابع مادی و انسانی و به ویژه اقناع عامل‌های انسانی به مراتب سهل‌تر بود و اصطکاک فکری بر سر توافق درباره صورت مسائل کمتر ضرورت می‌یافت.

## سخن پایانی

با توجه به آنچه که مطرح گردید اکنون باید به این سؤال بسیار مهم پاسخ گفت که آیا به واقع آنگونه که بسیاری گمان برده‌اند سلطنت رضاشاه را می‌بایست سرآغاز دولت مدرن در ایران به حساب آوریم یا با منطق نظری معطوف به مفهوم وابستگی به مسیر طی شده بر این نکته پافشاری کنیم که به واسطه عدم تغییر معنی دار در بازارهای سیاست و اقتصاد ایران از منظر بنیان‌های نهادی و ساختاری دوران رضاشاه استمرار همان وضعیت دوره قاجار است و از منظر ملاحظات توسعه ملی وابستگی به مسیر طی شده اجازه حرکت به سمت توسعه را همچنان از جامعه ما سلب می‌کند.

در این زمینه، اقتصاددانان نهادگرا تصریح می‌کنند که این تشکیلات سیاسی است که حقوق مالکیت را در بازار اقتصادی مشخص کرده و به اجرا درمی‌آورد و به همین دلیل فهم و شناخت ویژگی‌های بازار سیاسی به مثابه کلید لازم برای فهم نواقص بازار اقتصادی و عملکردهای معطوف به آن به شمار می‌آوردند (نورث، ۱۳۷۷: ۱۷۱).

از دیدگاه نهادگرایان به دلیل درهم‌تنیدگی خارق‌العاده میان حوزه سیاست و اقتصاد وجوه شباهت میان بازارهای سیاست و اقتصاد فوق‌العاده چشم‌گیر و فراوان است.

با مروری به تجربه آن دوران و واکاوی اسناد و مدارک بازمانده از آن تجربه مشخص می‌شود که بازار سیاست علی‌رغم تغییرات صوری چشمگیر تفاوتی نسبت به دوران قبل از خود نشان نمی‌دهد. این نکته را اول بار دکتر محمد مصدق به مثابه یکی از پاکدامن‌ترین و آگاه‌ترین وکلای مردم تهران در جلسه مورخ ۱۳۰۴/۸/۱۰ در مجلس شورای ملی وقت از موضع مخالفت با سلطنت رضاشاه اینگونه بیان می‌کند:

«امروز مملکت ما ۲۰ سال پس از انقلاب مشروطه و این همه خونریزی‌ها در راه آن می‌خواهد سیر قهقرایی پیدا کند و مثل زنگبار شود. گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد، هم رئیس الوزرا باشد و هم فرمانده کل قوا باشد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۱)

برای آنکه کارکردهای عملی تغییراتی که در قوای مقننه و قضائیه به شکل صوری در این دوره اتفاق افتاده بود، کافی است علاوه بر موارد پیش گفته به نطق سلطان علی سلطانی نماینده وقت بهبهان در دوره پس از خروج رضاشاه از ایران توجه کنیم. وی می‌گوید:

«قشقای‌ها، بختیاری‌ها، کهکیلویه‌ای‌ها و سایر عشایر... نه تنها اموال‌شان غارت شده بلکه گروه گروه از ایلات را بدون محاکمه اعدام

کرده‌اند. تنها در یک مورد چندین گروه از عشایر کهگیلویه را که در دادگاه نظامی نتوانستند گناهکار تشخیص دهند با ادعای اینکه داشتند فرار می‌کردند، کشتند... همچنین ۹۷ نفر از ایل بهرامی را تنها در یک روز کشتند... و چهارصد نفر از آنها را در اهواز زندانی کردند که ۳۰۰ نفرشان آنجا جان باختند. همچنین خان‌های بویراحمد را با امان‌نامه به تهران آوردند و کشتند و گفتند شورشی بوده‌اند.» (همان: ۴۹-۴۸)

برای آنکه ببینیم آن ساختار قانونی و قضایی در امر اقتصادی چه سرنوشتی را برای کشورمان رقم می‌زند کافی است به سخنان علی دشتی در همان مجلس و همان زمان نظری بیفکنیم. وی می‌گوید:

«در این ۲۰ سال اصل مالکیت مراعات نشده و حق مالکیت کاملاً متزلزل شده... مردم را در زندان انداخته و املاک آنها را قبالة کرده‌اند. حال دولت مکلف است اموال مردم را به آنها پس دهد... عجیب‌تر این است که تزلزل اهل مالکیت از پادشاه به دوایر دولتی هم سرایت کرده بود... و معلوم نبود که چه فرقی است بین یک قطاع‌الطریق و یک دایره دولتی.» (همان: ۵۰)

امروز با گذشت نزدیک به یکصد سال از برآمدن رضاشاه در ایران به مراتب بهتر می‌توان استمرار ساختار نهادی در آن دوره را لمس کرد ولو آنکه پیچیدگی‌های این دوران به اندازه‌ای باشد که بلشویک‌های روسی را نیز در اثر شعارهای بسیار رادیکال ناسیونالیستی رضاشاه فریفته باشد و آنها هم به گمان آنکه او مظهر بورژوازی ملی است و اقدامات و تمایلات ناسیونالیستی‌اش این را نشان می‌دهد زیر پای میرزا کوچک خان را خالی کردند و براساس این تصور که شکل‌گیری بورژوازی ملی رضاشاهی به معنای جلو افتادن یک گام تاریخی در ایران یعنی عبور از فئودالیت و نزدیک شدن به سوسیالیسم است به قدرت‌گیری او رضایت داده و با انگلیسی‌ها هم آواز و هم راستا شدند و این خود بهترین گواه بر پیچیده‌تر شدن فهم واقعیت‌های ایران در آن دوران نسبت به دوره قبل از آن است. امروز ما نیک می‌فهمیم که ارتشی که آن همه منابع ملی را بلعید و همه مقدرات کشور را به دست گرفته بود و ادعا می‌شد که ارتش منظم بهتر از عهده دفاع از تمامیت ارضی کشور بر خواهد آمد و ما را از تهاجم بیگانگان مصون نگه خواهد داشت، در زمان هجوم بیگانگان و اشغال ایران توسط متفقین حتی به اندازه ۲۴ ساعت هم در برابر آنها تاب مقاومت نیاورد و نشان داد که به همان اندازه که در سرکوب مردم بی دفاع و بی‌پناه موفقیت‌آمیز عمل کرده بود، در برابر تهاجم خارجی‌ان حتی

در حد دوره قاجاریه هم کارکرد نداشت.

دادگاه‌های به اصطلاح مدرن او و میزان رعایت موازین قانونی از سوی قوای قضائیه و اجرائیه را نیز سخنان ملک مدنی، سلطان علی سلطانی و علی دشتی برای ما آشکار کرد از جنبه عملکرد اقتصادی نیز خیری به مردم نرسید چرا که دیدیم بنیان اصلی کارآمدی بازار اقتصادی در دستان سردمداران بازار سیاست است و ناپایداری حقوق مالکیت در این دوره به گونه‌ای بوده است که از جهاتی حتی روی قاجاریه را سفید کرده و مهمترین نوآوری نسبت به دوره قاجار در این زمینه آن است که رضاشاه باب خارج ساختن سرمایه‌های تبدیل شده به پول نقد را باز کرد و برای نخستین بار شاه ایران حساب‌های بانکی خارج از چشم ملت در خارج پیدا کرد.

از همین روست که کدی تصریح می‌کند که وضع عمومی مردم در سال ۱۳۲۰ یعنی هنگام خارج شدن رضاشاه از ایران نسبت به سال ۱۳۰۴ یعنی زمان به سلطنت رسیدن او به مراتب بدتر بوده است (کدی، ۱۳۶۹: ۱۷۴) و بالاخره درسی که برای مردم پدیدار شد این بود که تن دادن به استبداد ولو تحت عنوان در اضطرار قرار داشتن از فرط ناامنی به معنای راه دادن به ریشه‌دارتر شدن همه انواع ناامنی است و از کوزه استبداد ریشه‌دارترین انواع ناامنی سر بر خواهد آورد. به عبارت دیگر، نقطه عزیمت خروج از بازار ناکارآمد سیاسی، ارتقای کیفی و بصیرت‌های عمیق‌تر در بازار اجتماعی است که ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

- ۱- Torfing
- ۲- Funvtion
- ۳- Ideal Type

### منابع فارسی:

- آدمیت، فریدون و هما ناطق، «افکار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار»، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون، «اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار»، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.
- آرون، ریمون، «مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی»، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.
- آوری، پیتر، «تاریخ معاصر ایران»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- ابوالحسن تنهایی، حسین، «مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی»، انتشارات مرندیز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.
- اشرف، احمد، «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه»، نشر زمینه، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸.
- انتخابی، نادر، «ناسیونالیسم و تجدید در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، فصلنامه نگاه نو، شماره ۱۲، تهران، ۱۳۷۱.
- اولیانفسکی (بی‌تا)، «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، انتشارات دنیا.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، «در تلاش آزادی»، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴.
- توسلی، غلامعباس، «نظریه‌های جامعه‌شناسی ۱»، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
- جامی (بی‌تا)، «گذشته چراغ راه آینده است»، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تهران.
- چلبی، مسعود، «جامعه‌شناسی نظم»، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- دولت آبادی، یحیی، «حیات یحیی»، جلد اول، انتشارات عطایی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۱.
- رواسانی، شاپور (بی‌تا)، «دولت و حکومت در ایران»، انتشارات شمع، چاپ اول، تهران.
- شمیم، علی‌اصغر، «ایران در دوره سلطنت قاجار»، انتشارات ابن سینا، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۲.
- عاقلی، باقر، «روزشمار تاریخ ایران»، جلد اول، نشر گفتار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- عکاش، احمد، «سرمایه‌های خارجی، آزادی اقتصادی، تجربه الجزایر»، ترجمه مسعود محمدی، انتشارات اختر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- فاتح، مصطفی، «پنجاه سال نفت ایران»، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۵.
- فردوست، حسین، «خاطرات»، انتشارات مؤسسه مطالعات سیاسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- فروند، ژولین، «جامعه‌شناسی ماکس وبر»، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات نیکان، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.

- فیوضات، ابراهیم، «دولت در عصر پهلوی»، انتشارات چاپخش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- کاتوزیان، محمدعلی، «استبداد، دموکراسی و نهضت ملی»، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲ (الف)
- کاتوزیان، محمدعلی، «اقتصاد سیاسی ایران»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
- کاتوزیان، محمدعلی، «جامعه و دولت در دوره رضاشاه»، در: اتابکی، تورج، «تجدد آمرانه»، ترجمه مهدی حقیقت خواه، انتشارات ققنوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- کتیرایی، محمود، «فراماسونری در ایران»، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۷.
- کدی، نیکی، «ریشه های انقلاب ایران»، ترجمه عبدالکریم گواهی، انتشارات قلم، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- کرامبی، آبراهام، «خاستگاه های جامعه شناسی»، ترجمه محمد کریمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- کوزر، لوئیس، «زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات جاویدان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.
- نورث، داگلاس سی.، «ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی»، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
- نورث، داگلاس سی.، «نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی»، ترجمه محمدرضا معینی فیض آبادی، انتشارات مرکز مدارک سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
- وبر، ماکس، «اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری»، ترجمه عبدالمعبود انصاری، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵.
- وبر، ماکس، «اقتصاد و جامعه»، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.
- هانتینگتون، ساموئل، «سامان سیاسی»، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات جاویدان، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱.
- هدایت، مهدیقلی خان، «خاطرات و خطرات»، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۷.
- هیوز، استوارت، «آگاهی و جامعه»، ترجمه عزت... فولادوند، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

#### منابع انگلیسی:

- Chamberlain, John (1965), "The Roots of Capitalism", Princeton University Press.
- North, Douglas, C. (1994), "Economic Performance Through time". American Economic Review, Vol.84, No.3.
- Torfing, Jacob (2001), "Path-dependent Danish welfare Reforms, The Contribution of New Institutional Economics to Understanding Change", Scandinavian Political Studies, Vol: 24, No.4.